

به همت برخی دوستان "رحمان هاتفی" دست نوشته هائی از او در اختیار "راه توده" قرار گرفته است

### اشعاری از میان دست نوشته های "هاتفی"

## بوسه ای برای همه گونه ها

در دوران اخیر، برخی دست نوشته های "رحمان هاتفی" (حمید مهرگان)، سردبیر دوران انقلاب روزنامه "کیهان" و بعدها "مضربیات سیاسی حزب توده ایران" در اختیار "راه توده" گذاشته شده است. همت برخی از دوستان "رحمان هاتفی" در جمع آوری این دست نوشته ها، بریژه از آن رو در خود ارج و احترام است، که بسیاری از آنها، فارغ از وابستگی های حزبی و سازمانی به این امر ستایش انگیز همت گمارده اند. رفتار دوستانه و انسانی "رحمان هاتفی" با دوستان و همکارانش در هر محل و مکانی که حضور یافته و داشته، چنان زمینه ای را در تداوم رفتار انسانی فراهم آورده است، که شره آن امروز و در این خدمت شایسته تجلی یافته است.

"راه توده" بمناسبت سالگرد اعدام رحمان هاتفی در زندان "اورین"، گزیده هایی از اشعار وی را، که در میان دست نوشته های وی در اختیار آن گذاشته شده است، چاپ می کند.

ما امیدواریم در آینده نزدیک نیز بخش دیگری از "یادمانده های" مربوط به "رحمان هاتفی" را منتشر سازیم. این پاسخی است به آن دسته از خوانندگان "راه توده"، دوستان و ملاقتندان رحمان هاتفی، که طی یکسال گذشته، بارها طی نامه و پیام تلفنی خواستار آن شده اند.

در مورد گزیده های اشعار "رحمان هاتفی" این توضیح را لازم می دانیم، که این دست نوشته ها بصورت پراکنده بدست ما رسیده است و بهین جهت، برای یافتن منطبق و نظم آنها چاره ای جز انتخاب نبود. برخی از آخرین سروده ها و یادداشت های "هاتفی" نیز از روی دیوار سلول وی در زندان اورین (برخی از آنها باخون نوشته شده) به نحوی، که بر ما معلوم نیست، به خارج از زندان راه یافته است. عنوان تمام گزیده هائی را، که می خوانید، از سری "راه توده" انتخاب شده است، زیرا اسروده های دست نوشته "هاتفی"، که در اختیار ما قرار گرفته، فاقد عنوان بوده است.

### آنکه دیگر نیست!

آنکه می خواست شبنم بفروشد به سحر  
و بپوشد به تن لک لک ها خلعت  
آنکه می خواست بالش ها را  
از پر آواز چلچله ها سیر کند  
آنکه می خواست از قطره آب  
بسراید باران  
رفته اینک با لک لک ها  
خفته اینک در باران  
نقش بسته در آب

بوسه می زنم بر زخمهایتان  
که آشیانه کاکلی هاست

ای بدرهای ازدها  
کدام دست بلند  
در محال ترین قله  
شما را کاشت  
و کدام صاعقه سیرابتان کرد

### امتداد من

زیستن با ناممکن  
زیستن با رویا  
با قصه  
با سودا  
و گلابیز شدن با خورشید  
واژگون کردن گور  
و شبیخون به جهنم  
به مرگ آباد  
امتزاج من و روح گل سرخ  
امتداد من

### کجا ایستاده ام؟

کجاست قرن نستر!  
کجاست آبخار شاپرک؟  
کجاست پایتخت خلعت  
قبله لالائی!  
من در کدام کوچه هجرت  
من در کجای کوچ بزرگ ایستاده ام؟

### سواره جان داده

نه از مرمر  
که از خون تراشیده شده  
چلچله ها را بگو  
شکوفه در قندیل بیخ خفته  
و آن سوار سبزپوش  
که قوس قزح در رکاب اوست  
در خم میبوت جاده  
جان داده

\*\*\*\*\*

### کاکلی

در اعماق سایه ها و زیرزمین ها  
- که گهواره تقدیرم بود

پای پسرانم را  
بی مژه برهم زدن  
اره کردند  
و جهیز دخترانم را

- آفتاب گردان عنیف ترین

فصل ها را  
به سوغات بوزینه ها بردند  
و "کاکلی" را  
در بهت عربان باغ  
به دار آویختند

### پیوند

از قشکاه تبسم  
که مرگ مرا پیش از زادنم گواهی دادی  
زادنم را بگو

که از قلاده و زنجیرش

تاریخ دیکری بسازد

تبارم را

که خورشید محزون در حنجره اش  
با رگ های بریده چنگ می نوازد

صلابده:

"بهم پیوند دهید اشکهایتان را

چندان که فلزی گردد"

به دلیری خنجر

از جای پای شما

خرمن های نستر و خون می روید

•••

### برای همه گونه ها

در سنگلاخ ها،

برای پلنگ ها و شاپرک ها  
می خواندی و می گذشتی:  
"مرا به باد بسپارید  
مرا به ابر بگویند"  
آواز  
با طنین خون  
در باد و ابر تکرار می شد:  
"جهان باید بوسه ای باشد  
به شمار همه گونه ها"